

تاریخ سیاسی صدر اسلام (شیعه و خوارج)

۲- مقدمه‌ای بر تاریخ صدر اسلام، برلین ۱۸۹۹ م

۳- دولت عرب و سقوط آن، برلین ۱۹۰۲ م

۴- و بالاخره کتاب حاضر که در سال ۱۹۰۱ در برلین تحت عنوان:

Julius wellhausen: Die religio-politischen
Lopositions parteien Imalten Islam , In Abhh and
angen derkgi. Gesellschaft derwissens -chaften in
Gottingen. phil-hist.klasse.N.F.۵۱/Berlin

۱۹۰۱ (Die chara_rig - (II:Die schia)

چاپ شد و با عنوان احزاب المعارضه السیاسیه‌الدینییه فی صدرالاسلام
(الخوارج و الشیعه) توسط دکتر عبدالرحمن بدوی به زبان عربی ترجمه و
همراه با مقدمه‌ای در معرفی ولهاوزن و آثار او در کویت انتشار یافته است،
گرچه در عنوان و نیز محتوای متن آلمانی و عربی، خوارج بر تشیع تقدم
دارد، مترجم محترم فارسی به جای عنوان خوارج و شیعه، عنوان شیعه و
خوارج را برای کتاب برگزیده است. همچنین فهرست کتاب در فارسی با
فهرست چاپ عربی، تفاوت دارد، ضمن اینکه مباحث پایانی بخش شیعه
نیز به دلایلی که مترجم ذکر نکرده است به فارسی ترجمه نشده و حذف
گردیده است. کتاب مزبور در دو بخش کاملاً مجزا تنظیم شده است.
بخش اول که دو سوم حجم کتاب، به آن اختصاص یافته پیرامون خوارج
و بخش دوم به بحث شیعه اختصاص دارد. از این رو در دو قسمت جداگانه
به معرفی و بررسی هر یک از بخش‌های آن می‌پردازیم.

۱- خوارج

خوارج عنوان یکی از اولین فرقه‌های اسلامی است که به دلایل
مختلف سیاسی و مذهبی در نیمه نخست قرن اول هجری ظهور کردند
و شعب گوناگون آن در نقاط مختلف قلمرو اسلامی پراکنده شده و
هوادارانی از میان غیر عرب یافتند. خوارج به پشتوانه این نیروهای جدید بود
که حدود سه قرن چهره نظامی خود را حفظ نمودند و قیام‌های گسترده‌ای
علیه خلفای اموی و عباسی ترتیب دادند. خاستگاه این جریان عراق بود،
رهبران اولیه آنان از عرب‌های ساکن کوفه و بصره بودند و نشانه‌ای
از حضور آگاهانه غیر عرب در میان خوارج نهروان و قبل از آن در دست
نیست. خوارج از جریان‌های مؤثر در تحولات دنیای اسلام در قرون اولیه
هجری، محسوب می‌شوند. اگر بزرگترین مسئله داخلی «خلافت عباسیان»
نهیضت‌های علوی-اسماعیلی محسوب شود، بدون تردید، در زمان «خلافت

● دکتر حسین مفتخری
عضوهیئت علمی دانشگاه تربیت معلم

تاریخ سیاسی صدر اسلام
شیعه و خوارج

تالیف:
یولیوس ولهاوزن
شرق شناس آلمانی

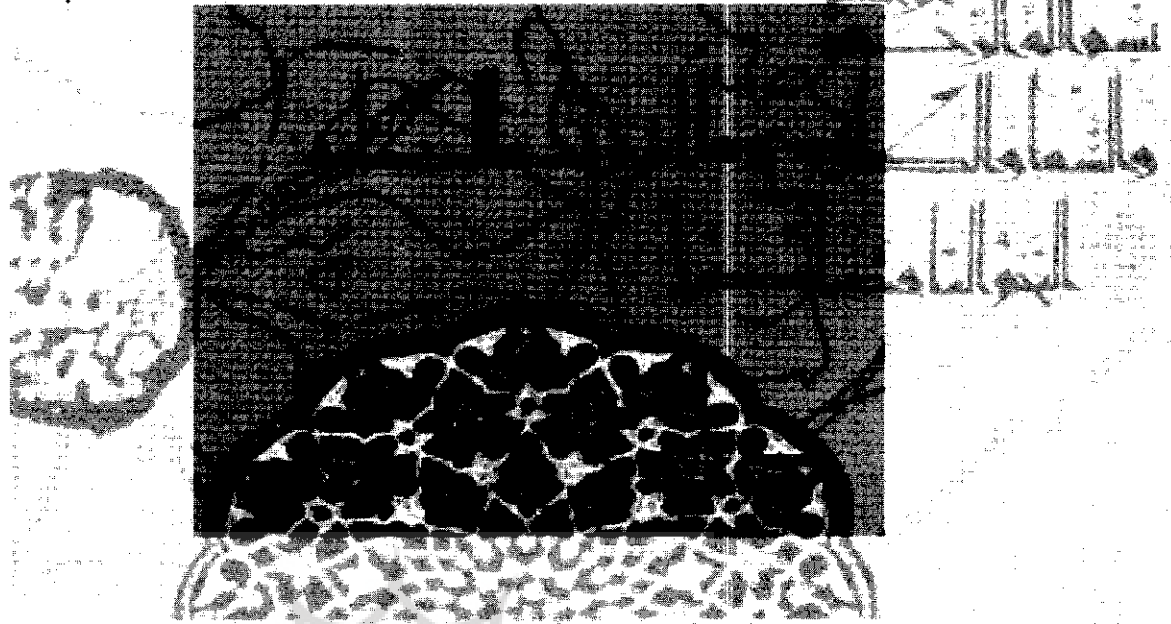
ترجمه:
محمود رضا افتخارزاده

- تاریخ سیاسی صدر اسلام (شیعه و خوارج)
- تالیف: یولیوس ولهاوزن
- ترجمه: دکتر محمود رضا افتخارزاده
- ناشر: دفتر نشر معارف اسلامی، قم،
- چاپ اول، ۱۳۷۵.

مقدمه:

با فوت پیامبر گرامی اسلام، بزودی پیروان دینان جدید دچار اختلاف و
افتراق شدند و حداقل سه جریان اصلی تسنن، تشیع و خوارج در جامعه
اسلامی پدیدار گشت. گرچه برخی معتقدند ریشه‌های تاریخی این انشقاق
به عصر پیامبر (ص) باز می‌گردد، اما بصورت بالفعل اولین جدایی به سقیفه،
و بعد از آن ماجرای قتل عثمان و پسامدهای آن مربوط می‌شود. با گذشت
زمان هر یک از این سه جریان به شعبات متعدد دیگری تقسیم شدند، بطوری
که بررسی ملل و نحل و فرق و مذاهب اسلامی خود به بخشی اصلی از تاریخ
نگاری اسلامی مبدل گشت و از دیرباز تاکنون موضوع تحقیق و تتبع مورخان
قدیم و جدید بوده است.

کتاب تاریخ سیاسی صدر اسلام (شیعه و خوارج) تالیف یولیوس
ولهاوزن، مستشرق معروف آلمانی، یکی از این گونه آثار است که به
معرفی و شناسایی تاریخ اولیه دو جریان در اسلام یعنی شیعه و خوارج،
اختصاص دارد و به همت آقای دکتر محمود رضا افتخارزاده از عربی به
فارسی ترجمه و در سال ۱۳۷۵ منتشر شده است. ولهاوزن (۱۸۴۲، ۱۹۱۸)
از جمله مستشرقین سرشناس تاریخ اسلام است که بواسطه عدم ترجمه
آثارش به زبان فارسی، در جامعه ما چندان شناخته شده نیست. برجسته‌ترین
آثار وی عبارتند: ۱- بقایای بت پرستی عرب، برلین ۱۸۸۷ م



● به نظر می‌رسد
گرچه گاهی رگه‌هایی
از عصیبت بین
خوارج یافت می‌شد،
ولی تشکیلات خوارج
بیشتر منشاء عقیدتی
داشت تا
ریشه‌های قبیله‌ای و
خانوادگی و
وابستگی‌های قومی و نژادی

غیر از اطلاعات تاریخی ذیح‌البلاغه علی (ع) و کتاب وقعه‌الصیفین، اثر نصر بن مزاحم منقری (متوفی ۲۱۲هـ) که به لحاظ پیدایش و ظهور خوارج در جنگ‌صیفین بس مهم هستند، دو اثر ارزشمند به نام‌های الکامل فی اللغة و الادب از محمد بن یزید نحوی معروف به میرد (متوفی در ۲۷۰هـ) و کتاب تاریخ سیستان از مؤلفی نامعلوم مربوط به قرن ۵ تا ۸ هجری هر یک به ترتیب سهم به سزایی در معرفی تاریخ خوارج عهداموی و عباسی برعهده دارند. روایات نقل شده توسط میرد بعدا مورد استفاده مورخینی همچون طبری، مسعودی، ابوالفرج اصفهانی، ابن عبدربه و ابن ابی‌الحدید قرار گرفته است. توجه میرد به تاریخ و ادبیات خوارج به حدی است که بعضی او را جزو خوارج‌قلمداد کرده‌اند^(۱). با این حال تاکید اصلی ولهاوزن‌علیرغم استفاده از الکامل فی اللغة، بر روایات طبری استوار است. همچنین است سرنوشت کتاب ارزشمند انساب الاشراف بلاذری که در حاشیه قرار می‌گیرد.

ولهاوزن در این کتاب تاریخ خوارج را تنها از آغاز تا پایان عهد اموی دنبال کرده و از تحركات آنها در عصر عباسیان خبری بدست نمی‌دهد. وی در ۱۲ فصل جداگانه، سیری تاریخی از روند تحولات سیاسی، نظامی خوارج، ارائه می‌دهد. گرچه شواهد نسبتاً محکمی موجود است که حداقل جوانه‌های تفکر خارجی در قضایای قتل عثمان زده شد، ولی وی اثر خود را از زمینه‌های پیدایش خوارج در جنگ صیفین و جداسدن خوارج از سپاه علی (ع) آغاز می‌کند و با موشکافی قضایای صیفین ریشه‌های شکل‌گیری و ظهور خوارج را بررسی انتقادی می‌کند. او ضمن انکار نقش خیانت‌آمیز اشعث بن قیس در امر حکمیت و ارایه چهره‌ای قابل‌دفاع‌تر از وی در فصل دوم، به سرزنش یعقوبی می‌پردازد و دیدگاه یعقوبی درباره اشعث را ناشی ازینش شیعی وی می‌داند (ص ۲۸). ولهاوزن سپس در فصل سوم به خاستگاه اجتماعی خوارج و طبقه قراء به‌عنوان بستری که بذخ خوارج در آنجا روئید، می‌پردازد و به این مطلب اشاره می‌کند که گرچه خوارج از قراء بودند اما همه قراء خارجی نبودند. به گفته ولهاوزن، اینهادارای یک حزب سیاسی با برنامه‌ای ملون نبودند. قاریان هم در میان سپاه شامی‌ها و هم در میان عراقی‌ها وجود داشتند. (ص ۳۲).

فصل چهارم به بررسی رابطه خوارج با فرقه غالی «سبائیه» و نهایتا مردود شمردن ارتباط خوارج با ایشان، اختصاص می‌یابد:
«خوارج دانه‌ای تلخ و بی اصل نبودند تا به دست «عبدالله

بنی امیه» علی‌رغم مبارزات بی وقعه شیعیان، بزرگترین مسئله داخلی امویان، شورش‌های خوارج بود که پایه‌های حکومتشان را متزلزل می‌کرد. با این همه به دلایلی، خوارج هیچ‌گاه به عنوان آلترناتیو (جانشین یا رقیب) امویان یا عباسیان مطرح نشدند و به قدرت دست نیافتند. اختلاف عقیدتی و برخورد قهرآمیز و آشتی‌ناپذیر خوارج با خلفای وقت که نتیجه آن، فشار و سخت‌گیری خلفا بر آنان بود و نیز اعتقاد این فرقه به گریز از «دارالظلم» و «دارالکفر» و استقرار در «دارالهجرت» و نیز انشعابات مکررشان، موجب شد که پس از درگیری‌های خشونت‌آمیز در تمام دوره اموی و اوایل دوره عباسی تا پایان قرن سوم هجری دامنه فعالیت‌های سیاسی، نظامی آن‌ها گسترش یافته، به نقاطی دور دست همچون شمال آفریقا و جنوب شرقی ایران کشیده شود و طی آن به فرقه‌های متعدد با عقاید متفاوت تقسیم‌شوند.

هر چند موضوع خوارج‌شناسی تاکنون مشغولیت ذهنی برخی محققان غربی بوده است، اما مسائل ناگفته درباره ایشان، هنوز تحقیقات جدی و جدیدی را می‌طلبد، خصوصا در زبان فارسی اطلاعات موجود پیرامون این جریان سیاسی، مذهبی کم و حداکثر به دوره پیدایش آنها در زمان امام علی (ع) منحصر می‌گردد.

علیرغم قدمت اثر ولهاوزن که نزدیک به یک قرن از زمان تالیف آن می‌گذرد و با وجودی که از آن زمان تاکنون منابع دیگری چاپ و نشر شده که هر یک در جای خود، نکته یا نکات ارزنده‌ای در روشن نمودن زوایای تاریک تاریخ خوارج در بردارند، به لحاظ استفاده ولهاوزن از منابع اصلی، کتاب او هنوز هم برای محققان و علاقمندان به تاریخ فرق و مذاهب اسلام قابل استفاده است. اصولاً یکی از مشکلات مهم در رابطه با شناخت خوارج، کمبود اطلاعات و منابع است. از آنجا که خوارج در طول حیات نظامی، سیاسی خود همواره با حکومت‌های وقت سر ستیز و درگیری داشته و دارای تشکیلاتی بسته و به تعبیر امروزی، آهنین بودند، اسناد تاریخی و منابع فرهنگی آنها به سختی در دسترس دیگران قرار می‌گرفت. این ندیم در قرن چهارم به نقل روایاتی محدود و اندک از ایشان اکتفا می‌کند و دلیل آنرا «نگهداری کتب خوارج در خفا می‌خواند»^(۱) در قرن هشتم هجری ابن‌خلدون نیز با این مشکل مواجه بود. وی تصریح می‌کند که اثری از هیچ یک از آنها، به جز در همان موطن و بلاد خودشان وجود ندارد.^(۲)

● ولهاوزن برخلاف بسیاری از مورخین غربی، خاستگاه تشیع رادرمیان اعراب جستجو می کند و معتقد است تنها پس از قیام مختار بود که شیعه با عناصر غیر عرب ارتباط برقرار کرد

بن سبأ یهودی»، مخفیانه کاشته شوند، بلکه روشی حقیقتا اسلامی بودند... و مبنای اعتقادی روشنی داشتند؛ یعنی همان عقاید عامه‌ای که اردوگاه عراقی‌ها را در صفین فرا گرفت.» (ص ۳۹)

در فصل بعدی به اهم عقاید خوارج، خلوص دینی‌شان، نوع فهمشان از دین، جایگاه امام، تصلب و سخت‌گیری مذهبی‌شان اشاره می‌شود و پس از آن شکل‌گیری و روند جنگ نهروان و قیام‌های متفرق بعدی در دوره حضرت علی (ع) مورد بحث و مذاقه قرار می‌گیرد.

فصل هفتم به پی‌گیری قیام‌ها و شورش‌های متعدد ولی پراکنده و بی‌هدف خوارج در تمام دوره معاویه و یزید اختصاص دارد. اولین انشعاب گسترده خوارج که به دلایل خاص زمانی، پس از مرگ یزید رخ داد و فرقه‌های چهارگانه ازرقه، اباضیه، نجدات و صفریه، از آن سر برآوردند همراه با شرحی مختصر از تفاوت دیدگاه‌هایشان در فصل هشتم مورد پیگیری قرار گرفته است، معهذنا ولهاوزن چندان به ریشه‌یابی و تبیین علل اصلی این انشعاب، نمی‌پردازد و مسائل مستحدثه منتج به آن را بررسی نمی‌کند. سرانجام این‌که در فصول بعدی به معرفی عقاید و تاریخ فعالیت‌های هر یک از این فرق در دوره اموی در مناطق بامامه (فرقه نجدات)، جنوب ایران (فرقه ازرقه)، شمال عراق (فرقه صفریه) و جزیره العرب (فرقه اباضیه) می‌پردازد و به هر کدام فصلی را اختصاص می‌دهد. ولهاوزن از شمار آن دسته مورخینی است که به بازسازی دقیق وقایع و حوادث سیاسی اصرار دارند. او ضمن مقایسه انتقادی منابع مختلف و روایات گوناگون پیرامون هر موضوعی، بیشتر رویکردی وقایع نگارانه در تاریخ دارد و تاکید اصلی‌اش بر نقد و بررسی و ارزیابی اسناد و مدارک است؛ و الحق که در این شیوه به خوبی حق مطلب را ادا کرده است. اما ضعف اصلی کار او، عدم توجه جدی به تحلیل اجتماعی، اقتصادی تاریخ خوارج است. عبدالرحمن بدوی در این خصوص می‌نویسد: «در واقع این اثر یک بررسی تاریخ سیاسی است، زیرا در این پژوهش از مسائل اجتماعی و اقتصادی اعراض کرده و با مسائل قومی - نژادی برخوردی بسیار جزئی داشته است. گویی ولهاوزن معتقد است که برای تفسیر تاریخ سیاسی، یک نیروی ذاتی دینامیکی وجود دارد که به تنهایی پاسخگوی تفسیر تکامل تاریخ است» (ص ۱۵). از این رو در کتاب او جریان حوادث یکی، پس از دیگری، اتفاق می‌افتند و فراز و فرودهای حرکت خوارج و ارتباط هماهنگ میان تاریخ سیاسی با تاریخ اجتماعی، اقتصادی ایشان به فراموشی سپرده می‌شود. این در حالی است که سیر تاریخی حرکت خوارج جبرامتناسب با مقتضیات و شرایط زمانی متغیر و در هر مرحله، ویژگی‌های خاصی بر حرکت ایشان حاکم بوده است. مثلا علاوه بر تمایز میان فعالیت‌های خوارج در عصر اموی با عصر عباسی، حتی در دوره اموی نیز تحركات خوارج، چندین دوره کاملا متفاوت را طی کرده‌اند و خیزهای فراوانی داشته که بدون تفکیک ویژگی‌های عام هر دوره، شناخت فعالیت ایشان تا حدودی مشکل و یکنواخت می‌شود.

از همین روی ولهاوزن که وارد جزئیات شورش‌های خوارج شده، از ارایه دیدگاهی کلی غافل مانده و رابطه مشخصی میان قیام‌های گوناگون و پراکنده ایشان برقرار نمی‌کند و هر یک از آنها را منفک و مجزا از چهارچوب کلی بررسی می‌نماید. همچنین در اثر او، نقش و جایگاه خوارج در میان سایر نیروهای مخالف اموی، تبیین نمی‌گردد و چون سرانجام جنبش‌های خوارج در دوره عباسی را پی نمی‌گیرد تحلیلی از ناکامی و علل عدم موفقیت نهایی ایشان ارائه نمی‌دهد و بر خواننده معلوم نمی‌شود که چرا خوارج علیرغم این همه کوشش و تقلا به موفقیت چندانی دست نیافتند و هیچگاه به عنوان آلترناتیو بنی‌امیه مطرح نشدند. یکی از موضوعاتی که برخلاف رویه معمول ولهاوزن در این کتاب مورد توجه او قرار گرفته، مسئله خاستگاه اجتماعی خوارج است. این که

سرمشا خوارج به کجا باز می‌گردد و آیا خاستگاه قبایلی و بدوی داشتند یا شهری؟ موضوعی است که نظر محققان دیگر را نیز به خود جلب کرده است. از جمله موتگمری وات معتقد است آنانی که در قیام‌های خوارج، شرکت می‌جستند، نهاز مکه بودند و نه از مدینه، بلکه افرادی بودند از قبایل بادیه نشین. وی سعی در ارائه تشابهاتی بین گروه‌های کوچک شورشیان خارجی و زندگی بادیه‌نشینی دارد. اما دلایل قانع‌کننده‌ای برای اثبات نظریه خود ارائه نمی‌دهد^(۴). ولهاوزن نیز بخشی از اثر خود را به این امر اختصاص داده و به بررسی و رد نظریه رودلف ارنست پروتو که معتقد بود، پیشگامان اولیه نهضت خوارج، از اعراب بدوی خالص بوده‌اند (ص ۳۱) پرداخته است. ولهاوزن به این مطلب اشاره دارد که به یک معنا: «اعراب کوفه و بصره؛ تقریبا تمامشان از صحرانشینان بودند. یعنی که از میان قبایل صحرا آمده بودند، ولی نمی‌شود این واقیعت را تنها به خوارج نسبت داد؛ از همان لحظات اولیه بازگشتشان به شهرها و پیوستن به سپاهیان، قطع شده بود. و از طرفی؛ «هجرت» خود نفی «بدویت» می‌کند و در فرهنگ مدنی عرب، «مهاجر» در مقابل «عربی» است. (ص ۳۱). وی همچنین ادامه می‌دهد که هیچ امری بر وجود اختلاف، به لحاظ مدنیّت، میان پیشگامان خوارج و دیگر ساکنین دو شهر کوفه و بصره که متقدمین خوارج از آنجا برخاستند، دلالت نمی‌کند، بلکه برعکس، یک‌بخش برجسته در جریان خوارج از همان بدو ظهور، وجود قراء و حافظان و عالمان قرآن بود که این یا بدوی بودن ایشان در تناقض است. ولهاوزن پس از بیان ادله خود به این نتیجه می‌رسد که خوارج، نه از عصبیت عربی، بلکه از متن اسلام نشأت گرفتند (ص ۳۹ و ۴۱) با اینحال به نظر وی نیز، بهتر است گفته شود خوارج از قریش و انصار نبودند، بلکه از قبایل کم‌اهمیتی (بلحاظ جایگاه سیاسی) بودند که خصوصا بعد از جنگ‌های رده اسلام آوردند، و در کوفه و بصره مقیم شدند. (ص ۳۲). اشپولر نیز در تایید نظر ولهاوزن اینگونه استدلال می‌کند که اصولا چنین نظریه‌ای (بدوی بودن خوارج) کمتر با احساساتی که بدویان برای قومیت خود داشتند و با کوششی که برای پاک نگه داشتن خون عربی می‌کردند، سازگار به نظر می‌رسد.^(۵)

در راستای همین نظر کیت لوینشتاین با نقل عبارتی از نویسنده اباضی قرن اول، می‌نویسد: «خوارج ازرقه از اعراب بدوی که می‌خواستند به آنان بپیوندند دوری می‌کردند.»^(۶) گرچه اکثر مدارک و شواهد تاریخی موید نظرات فوق است و نظر آنها به حقیقت نزدیکتر می‌باشد اما حداقل در دو موضع مختلف از تاریخ طبری مطلع می‌شویم که از دیدگاه اعراب همان عصر، بعضی از خوارج به بدویت منسوب یا متهم شده‌اند.^(۷) در همین راستا نکته‌ای که ولهاوزن، بدرستی به آن انگشت نهاده، نفی تعصبات خونی و نژادی در نزد خوارج است: «هنگامی که دیگران بر وابستگی‌های خونی و نژادی اصرار داشتند، خوارج توجه اندکی به این مسأله مبذول داشته یا که اصلا برای خون و نژاد اهمیتی اساسی قائل نبودند» (ص ۳۲). در جای دیگر نیز می‌نویسد: «خوارج مولود گرایش‌های ناسیونالیستی عربی نبودند، بلکه خاستگاهی کاملا اسلامی داشتند.» (ص ۴۱). ولی در عین حال ولهاوزن هنگام تحلیل علل انشعاب ازرقه در جنوب ایران در سال ۷۸ هجری عامل اختلاف نژادی (اختلاف میان خوارج عرب و عجم) را علت اصلی این جدایی می‌داند (ص ۱۰۱) و می‌نویسد: «این واقعه نشان داد که عرب و عجم برای یکدیگر غیرقابل تحمل بودند. بنابراین روشن شد که تاثیر طبیعت‌ادمی (عامل خون و نژاد) به مراتب قوی‌تر از تاثیر اصول و عقاید دینی و مذهبی است» (ص ۱۰۴).

اما به نظر می‌رسد گرچه گاهی رگه‌هایی از عصبیت بین خوارج یافت می‌شد، ولی تشکیلات خوارج بیشتر منشا عقیدتی داشت تاریخ‌های قبایله‌ای و خانوادگی و وابستگی‌های قومی و نژادی. نظرات

تساوی طلبانه خوارج نسبت به موالی و غیر عرب نشان از کمبود تعصب عربی و قبایلی میان ایشان است تا جاییکه امامت غیرعرب و حتی غلامان و بندگان را نیز روا می‌داشتند. (۸) در این مورد خاص (اختلاف نژادی میان ازارقه) نیز مشکل میتوان با ولهاوزن و همچنین اشپولر (۹) همسخن شده که انگیزه نژادی را عامل اصلی اختلاف ازارقه قلمداد می‌کنند زیرا علاوه بر اینکه حداقل از حضور یک گروه چهار صد نفری ازارقه عرب به رهبری عمرو القنا در جمع سپاهیان ایرانی ازارقه اطلاع داریم (۱۰)، سخنان عبدربه صغیر (از موالی و فرمانده ازارقه ایرانی) در جمع یاران خود که آنها را به توحید، اسلام، و طلب شهادت فرا می‌خواند، (۱۱) حکایت از اختلاف عقیدتی در بین ازارقه دارد تا مسائل نژادی.

هر چند ولهاوزن در بررسی تاریخی قیامهای خوارج متناسب با منابعی که در زمان او در دسترس بوده است بخوبی از عهده مطلب برآمده ولی عمق و گستردگی موضوع خوارج می‌طلبد که هر یک از محورهای مطروحه، جداگانه و به طور عمیق و موشکافانه از زوایای دیگری مورد بررسی جدی قرار گیرد. به همین لحاظ در بسیاری موارد که ولهاوزن به اشاره‌ای اکتفا کرده، نکات ناگفته و تکمیلی فراوانی برای هر چه بیشتر شفاف شدن زوایای پنهان تاریخ خوارج وجود دارد. (۱۲) از جمله وی پرونده جداگانه‌ای برای تحركات خوارج در ایران باز نمی‌کند. این در حالی است که مناطق جنوب و جنوب شرقی ایران خصوصا سیستان، حدود سه قرن مامن و مقر دسته‌هایی از خوارج بود. و حتی زمانی که بسیاری از کانون‌های خوارج روی به خاموشی نهادند. باز هم سیستان از کانون‌های استوار خوارج بود که در آنجا حکومت‌های خودگردان تشکیل داده بودند (۱۳) و علیرغم فروکش کردن فعالیت‌های سیاسی، نظامی آنها در اواخر قرن سوم (پس از ظهور یاقوب لیث)، حضور برخی از آنان تا چندین قرن بعد نیز در آنجا باقی ماند.

در واقع ولهاوزن به خاطر تأکیدی که بر وقایع نگاری دارد، به بررسی نقش مکان و جغرافیا بر تحولات تاریخی اهمیت چندانی قائل نمی‌شود. و فارغ از اینکه خوارج در چه شرایط محیطی می‌زیستند به بررسی مکانیکی شورش‌های ایشان در نقاط مختلف قلمرو اموی توجه دارد و از تاثیر و تاثرات ایشان با محیط اطراف غافل می‌ماند. این در شرایطی است که خوارج به علت جزمیت و انعطاف‌ناپذیری فکری، به هر نقطه‌ای که رفتند اجبارا تا حد زیادی به سخنگویان مسائل اجتماعی آن مناطق تبدیل شدند. یکی از علل پیوستن گسترده موالی به خوارج نیز همین نکته بود. معمولا ولهاوزن تأکیدی بر تحلیل طبقاتی قیام‌های خوارج ندارد و به ریشه‌یابی علل نفوذ غیر عرب در میان خوارج، چندان اعتنایی نکرده، به اشاره‌ای کوتاه بسنده می‌نماید (ص ۹۱).

او همچنین به حضور موالی در میان صفوف خوارج و تأثیری که در تغییر نگرش و دیدگاه‌های خوارج و تحول عقیدتی‌شان پس از استقرار در مناطق غیر عربی داشتند، نیز عنایتی ندارد. گویی جریان خوارج را همچون رودخانه‌ای بزرگ می‌بیند که سایر نهرها به آسانی در آن هضم می‌شوند. در حالیکه خوارج چه در شمال آفریقا (میان بربرها) و چه در ایران (در میان موالی) به تدریج تا حدودی از اصول اولیه خود فاصله گرفتند و به لحاظ نفی سیادت عربی از سوی خوارج بعدی، نفوذ غیرعرب در میان آنها به حدی رسید که به زودی جنبش خوارج به جنبشی بر ضد اشرافیت عرب تبدیل گشت و منافع آنها را مورد تهدید جدی قرار داد. تا آنجا که تجار و متمکنین بصره، برای سرکوب خوارج همه گونه امکانات مالی در اختیار مهلب بن ابی صفره، که مأمور سرکوب خوارج بود، قرار دادند. مهلب نیز در مقام تهییج احساسات مردم بصره، برای رویارویی با ازارقه به ایشان می‌گوید: برای شما ننگ است که فرودستان و بندگانتان (خوارج) بر اموال و دارایی شما غلبه کنند. (۱۴) همچنین عبارت ولهاوزن مبنی بر اینکه خوارج ازارقه از میان رعایا و عوام نبودند (ص ۹۱) قابل نقض است

زیرا جاسوسان مهلب که برای خبرگیری از لشکر ازارقه به میان آنها رفته بودند، با مردم فرودستی از قبیل قصار (گازر = لباسشوی)، صباغ (رنگرز)، حداد (اهنگر) و نیز عبدوعلوج مواجه شدند. (۱۵) عبدربه کبیر و عبدربه صغیر که از سران ازارقه محسوب می‌شدند، نیز هر دو از موالی و به ترتیب انار فروش و معلم بوده‌اند. (۱۶) با این حال ولهاوزن در ثبت رویدادها، مورخی منصف است. وی با توجه به این که خود غیر مسلمان است و همچون ناظری نسبتا بیطرف به قضایا می‌نگرد فاقد گرایش‌های تعصب آمیز فرقه‌ای است و تا حد زیادی از پیشداوری به دور است، تا آنجا که بعضی اوقات در قضاوت دچار شک و شبهه می‌شود مثلا ضمن محقق دانستن هر دو طرف سپاه عراقی و شامی در صفین می‌گوید: «با توجه به مطالبی که بین دو سپاه درگیر در مدت بس طولانی نبرد صفین رد و بدل شد، روشن می‌شود که ایمان شامی‌ها کمتر از ایمان عراقی‌ها نبوده و نیز روشن می‌شود که هم عراقی‌ها برحق‌اند و هم شامی‌ها و همه‌شان رضایت خدا را می‌طلبند» (ص ۲۹). اما در برابر واقعیات تاریخی که براو مسلم شده، سر تسلیم فرود می‌آورد. مثلا علیرغم وجود پارهای ستایش‌ها از خلوص و بی‌باکی خوارج، در محقق دانستن علی (ع) در منازعه وی با خوارج تردیدی به خود راه نمی‌دهد و می‌نویسد: «براستی شرم آور است که خوارج چنین موضعی در قبال علی گرفتند. زیرا همین خوارج بودند که علی را وادار به قبول حکمیت نمودند و سپس از او خواستند که قورا از آنچه کرده، دست بردارد. حال آنکه انجام این امر برای علی به عنوان حاکم اسلامی مقدور نبود تا پیمانی را که با آن موافقت کرده، نادیده انگارد. وفاداری علی به پیمان صلح، کار خلاف عقل و منطق نبود، زیرا به هر صورت علی با شیطان یعنی معاویه پیمان بسته بود و نمی‌خواست این پیمان را نقض کند. و برآستی که علی از حق خدایی جهاد علیه عثمان و معاویه گذشت تا وفای به عهد در میان بنی آدم از گزند حوادث مصون باشد. و همین وفاداری بود که به خلافت علی پایان داد.» (ص ۴۱-۴۰)

۲- شیعه

بخش دوم کتاب ولهاوزن به معرفی تاریخ شیعه تا پایان عهد اموی اختصاص دارد. گرچه بررسی دقیق این بخش، خود فرصت و دقتی بیشتر را می‌طلبد، تا حد میسر به این فصل نیز اشاره‌ای می‌شود. ولهاوزن تاریخ شیعه در عهد اموی را در شش فصل مورد بررسی، قرار می‌دهد. فصل اول به ریشه‌یابی پیدایش شیعه بعد از قضایای قتل عثمان و شکل‌گیری حزب علی (ع) و حزب معاویه اختصاص دارد که مترجم عنوان حقیقت و حقانیت علی (ع) و آل محمد را برای آن برگزیده است. در این فصل همچنین قیام حجرین عدی با دقت مورد کتندو کاو واقع شده است.

فصل دوم پس از اشاره کوتاهی به صلح امام حسن (ع) و بدون تحلیل آن، به بررسی جزئیات قیام امام حسین (ع) و سرانجام آن، اختصاص یافته است.

فصل‌های سوم و چهارم به ترتیب به معرفی قیام توابعین و مختار اشاره دارد.

فصل پنجم به تحلیل شخصیت مختار و پیدایش کیسانیه و جایگاه موالی در شیعه و فصل هفتم به آخرین تحركات شیعی از جمله قیام زید بن علی (ع)، یحیی بن زید و عبدالله بن معاویه طالبی اختصاص یافته است. از نیمه فصل پنجم که نویسنده به ذکر بعضی نظرات پیرامون خاستگاه و منشأ پیدایش شیعه پرداخته تا آخر کتاب، توسط مترجم فارسی، حذف شده است، در حالی که بهتر بود مترجم محترم مانند قسمت‌های دیگر کتاب، ضمن ترجمه کامل، با ذکر توضیحات و نظرات تکمیلی خود در پانوشته‌ها خواننده را از قسمت پایانی محروم نمی‌ساخت. همچنین کاربرد کلمه شیعه‌گری به جای تشیع توسط مترجم، چندان زیبنده به

● به نظر می‌رسد گرچه گاهی رگه‌هایی از عصبیت بین خوارج یافت می‌شود، ولی تشکیلات خوارج بیشتر منشأ عقیدتی داشت تا ریشه‌های قبیله‌ای و خانوادگی و وابستگی‌های قومی و نژادی

● اگر بزرگترین مسئله داخلی «خلافت عباسیان» نهضت‌های علوی - اسماعیلی محسوب شود، بدون تردید، در زمان «خلافت بنی امیه» علی رغم مبارزات بی‌وقفه شیعیان، بزرگترین مسئله داخلی امویان، شورش‌های خوارج بود

نظر نمی‌رسد.

به همان شیوه بخش نخست روش انتقادی ولهاوزن در نقد روایات و متون تاریخی از جمله تلاش او در گونه‌شناسی روایان واقعه کربلا (ص ۸-۱۶۵) شایسته تقدیر است. با اینحال اگر با دیدگاه امروزی تحقیق ولهاوزن را مورد نظر قرار دهیم، اثر دارای شرط لازم یعنی بررسی دقیق وقایع و حوادث تاریخی یا به عبارتی بازسازی گذشته می‌باشد اما فاقد شرط کافی یعنی تفسیر و روح بخشیدن به گذشته است.

ولهاوزن تشیع را بیشتر از بعد سیاسی آن بررسی می‌کند تا بعد مذهبی و اعتقادی. در دیدگاه او، تشیع در اصل عبارت بود از یک گرایش سیاسی گسترده که اهل عراق یا توسل به آن علیه قدرت مرکزی «شام» در ستیز بودند. ولی به تدریج دایره پیروان شیعه تنگ گردید و شکل یک فرقه دینی درگیر با اریستوکراسی و نظام قبایلی را به خود گرفت و از برکت شهادت رهبران و پیروانش به صورت یک ایدئولوژی ایده‌آلیستی در آمد (ص ۲۱۳) از همین روی ریشه یابی تاریخی وی در پیدایش شیعه به حوادث بعد از قتل عثمان بازمی‌گردد. در حالیکه اگر حتی نظر شیعه مبنی بر وجود ریشه‌های تشیع در عهد پیامبر (۱۷) را نیز در نظر بگیریم واقعات تاریخی به پیدایش این جریان هر چند کوچک وضعیف در سقیفه و در میان عده‌ای از اصحاب خاص علی (ع) اعتراف دارند.

ولهاوزن به واقع تمایز چندانی میان تشیع عقیدتی و سیاسی در ابتدا قائل نیست، از همین روی در تحلیل ماهیت تشیع کوفیان، گرچه به کالبدشکافی تشیع‌ایشان و دسته‌بندی یاران علی (ع) توجه ندارد و کوفیان را در کل شیعه می‌داند، اما تحلیل او از علل عهد شکنی کوفیان و روانشناسی اجتماعی آنها و چندگانگی پیروان امام حسین (ع) (ص ۱۶۹) جالب توجه است. همچنین وی تحلیل جالب و منصفانه‌ای از ماهیت قیام مختار بدست می‌دهد و اسیر روایات مخالف آن نمی‌شود. او چهره‌های نزدیک به حقیقت از مختار ترسیم می‌کند و افسانه‌های امویان و زبیریان پیرامون شخصیت مختار و اتهامات وارده بر او را مستدلا مردود می‌شمارد.

سعی او در بی‌طرفی به آنجا کشیده می‌شود که در بعضی اعمال زشت امویان از جمله زیاد و فرزندش تردید روا می‌دارد. (ص ۱۵۴ پاورقی) و در عوض مرتباً گزارش‌های یعقوبی را به جهت شیعه بودن، مردود می‌شمارد. (ص ۱۶۶) احساس حق‌جویی گاه او را تا بیان همدردی با مواضع شیعی می‌کشاند از جمله راجع به توأبیین می‌نویسد: اگر توأبیین نیمی از این همتی را که پس از شهادت حسین بن علی به خرج دادند، در هنگام حیات وی به کار می‌گرفتند، شاید مساله به گونه‌ای دیگر پایان می‌یافت. (ص ۱۸۰) همچنین مقصر اصلی در واقعه کربلا را یزید و نه عبیدالله، می‌داند و می‌نویسد: «اگر یزید پس از انجام جنایت، از شام بر کارگزارش عبیدالله در کوفه خشمگین شد، این خشم از باب تعرض ساختگی ارباب به نوکر است، یعنی می‌خواهد تا به این وسیله زشتی کار را از خود دور کند و گناه را به گردن عوامل خود ساخته، بیندازد. (ص ۱۷۲) ولهاوزن برخلاف بسیاری از مورخین غربی، خاستگاه تشیع را در میان اعراب جستجو می‌کند و معتقد است تنها پس از قیام مختار بود که شیعه با عناصر غیر عرب ارتباط برقرار کرد. از نظر او، حلقه ارتباط این عناصر با شیعه، فرقه «کیسانیه» بود. (ص ۱۶۸ متن عربی) که اغلب هواداران آن از موالی ایرانی بودند. ولهاوزن برخلاف دوزی که تشیع را یک مذهب ایرانی الاصل می‌دانست (ص ۱۶۹ متن عربی) ضمن تایید مشترکات پاره‌ای عقاید شیعه با عقاید ایرانی، دلیلی بر اینکه خاستگاه شیعه ایرانی باشد نمی‌بیند. و معتقد است روایات تاریخی خلاف آن را می‌گوید، بلکه تشیع ابتدا در میان اعراب پا گرفت و از آنجا به موالی منتقل گردید. (ص ۱۶۹ متن عربی) او برای این منظور به وجود جریان «سبائیه» (پیروان عبدالله بن

سبأ یهودی) در عهد امام علی (ع) و امام حسن (ع) اشاره می‌کند و به دنبال سر نخ‌های عقاید یهودی در پیدایش پاره‌ای افکار شیعی از جمله جانشینی پیامبر و مساله انتظار بر می‌آید. (ص ۱۷۲-۱۷۱). ولهاوزن حلقه تکمیلی در پیدایش عقاید شیعی را به قیام مختار و ظهور کیسانیه غالی و در نهایت ارتباط آنها با عباسیان (از طریق ادعای انتقال امر دعوت از ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) به محمد بن علی عباسی) بر می‌شمرد. در واقع ولهاوزن تفاوت آشکاری میان عقاید ناب شیعی از غلات شیعه به عمل نمی‌آورد؛ همان اشتباهی که اغلب مستشرقین متقدم، مرتکب شده‌اند. در پایان اشاره به دو اشتباه چایی نیز لازم به نظر می‌رسد. در ص ۹۷ به جای دارا بجرد «در ایرجرد» نقل شده که در متن عربی نیز این اشتباه به چشم می‌خورد. (ص ۸۳ متن عربی) در ص ۵۲ نیز هواداران فروه بن نوفل خارجی را ۵۰۰۰ نفر ذکر می‌کند که ۵۰۰ نفر صحیح است. (ن. ک: متن عربی ص ۴۹). و بالاخره مطالعه این کتاب به دوستان تاریخ اسلام و فرقی و مذاهب اسلامی توصیه می‌شود.

پی نوشت‌ها:

- ۱- ابن الندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۶، ص ۳۴۰.
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دوم، ۱۳۴۷، ص ۹۰۸.
- ۳- ابن ابی الحدید، عزالدین بن حامد؛ شرح نهج البلاغه، جلد اول: دارالکتب العربیه، مصر، بی تا، ص ۴۴۷.
- ۴- وات، مونتگمری؛ فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی، چاپ اول، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۲۴.
- ۵- اشپولر، برتولد؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۳۰۴.
- ۶- لوینشتاین، کیت؛ ازارقه در ملل و نحل نگاری اسلامی، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدنی، مجله تحقیقات اسلامی، نشریه بنیاد دائرة المعارف اسلامی، شماره ۱ و ۲، سال پنجم، ۱۳۶۹، ص ۱۰۲.
- ۷- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، عزالدین، ۱۹۸۷/۱۴۰۷، وقایع سال‌های ۳۸ و ۱۳۰ هـ.
- ۸- اشعری، ابوالحسن؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۶۵؛ شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم؛ الملل و النحل، ج ۱، تصحیح شیخ احمد فهمی، بیروت، دارالسرور، ۱۹۴۷ م، ص ۱۷۵.
- ۹- اشپولر، پیشین، ص ۲۰۵.
- ۱۰- مبرد، ابی‌العباس محمد؛ الکامل فی اللغة والادب، جلد سوم، مصر، الازهریه، بی تا، ص ۲۳۳.
- ۱۱- همان، ص ۲۰۳.
- ۱۲- برای مثال مطالب تکمیلی و منحصر به فردی از حضور آخرین بقایای ازارقه به فرماندهی «قطری بن فجاءه» اختصاصاً در تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار مندرج است که مورد استفاده ولهاوزن قرار نگرفته است.
- ۱۳- برای اطلاع از روند فعالیت خوارج در ایران ر. ک. مفتخری، حسین؛ خوارج در ایران (تا پایان قرن سوم هجری) - پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۴- مبرد، پیشین، ص ۱۸۴ و ص ۲۲۹.
- ۱۵- همانجا، همان ص.
- ۱۶- ابن ابی الحدید؛ پیشین، ج ۱، ص ۴۰۳.
- ۱۷- نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی؛ فرق الشیعه، ترجمه محمد جواد مشکور، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص ۳۳.